

رمان خوان خوب باقی بمانیم.

با توجه با نوع کار ما، بسیاری از مسلطترین خوانندگان کتاب را می‌بینم که به راستی با توجه به یک استعداد پرورش یافته، نقاد بسیار خوبی برای رمان هستند. کسانی که نه تحصیلات کلاسیک ادبی دارند و نه دوره‌ی علمی خاصی را دیده‌اند. اینان مردمانی از بطن جامعه هستند که بی‌ادعا بهترین قضاوت را در مورد کتاب انجام می‌دهند و نظر خود را به دیگران منتقل می‌کنند. و شاید اغراق نباشد اگر بگوئیم قضاوت واقعی یک کتاب و تعیین کننده در موفقیت آن، این گروه از خوانندگانند.

نکته مهمی که شاید در بسیاری موارد دیده‌ام آن است که در میان این خوانندگان خوب و حرفه‌ای، برخی پس از خواندن دهها رمان به این نتیجه می‌رسند که رمان نوشتن کار مشکلی هم نیست و می‌توان با داشتن یک سوژه‌ی خوب آن را به رشته تحریر درآورد. و در چنین مواردی با شنیدن یک سوژه‌ی خوب دست به قلم می‌برند و شروع به نگارش می‌کنند.

من این کار را تأیید می‌کنم، زیرا نتیجه‌ی خوبی عاید شخص می‌کند. یا واقعا استعدادهای نهفته او را بیدار می‌سازد و به راستی نویسنده‌ای از این تجربه بیرون می‌آید و یا با اندک زمان تلاشی به این نتیجه می‌رسد که آنطورها هم که فکر می‌کرده کار ساده‌ای نبوده است. داشتن یک سوژه، تنها ابتدای راهی است که تا رسیدن به مقصد بسیار فاصله دارد. در اکثر موارد دیده‌ام که شخص شروع به نوشتن کرده و در بیست صفحه اول به پایان داستان رسیده. و یا در حالتی دیگر برای بالا بردن تعداد صفحات هر از گاهی ماجرای دیگری را وارد داستان کرده و شخصیت‌هایی را ساخته که در صفحات بعد آن را فراموش کرده است.

به هر حال ضمن تأیید این تجربه، هدفم از بیان این کلام آن بود که بگویم نوشتن و خوب نوشتن مانند بسیاری از هنرها، یک استعداد پرورش یافته را می‌طلبد و آن گونه که تصور می‌رود ساده نیست. یک کتاب موفق تجربه سالیان را در پشت خود دارد و نویسنده آن، سالها دیده و شنیده است و در نگارش، بارها و بارها پای در عرصه تجربه گذارده تا امروز می‌تواند کلمات را در کنار هم بچیند و آن را به داستانی جذاب مبدل سازد. به علاوه تجربه نشان داده است که همواره نویسندگان خوب، کتاب خوان‌های خوبی هم بوده‌اند - و عکس آن صادق نیست! - بطوریکه با خواندن آثار دیگر، به تازه‌گی کار خود افزوده‌اند.

با این کلام، گریزی به کتاب حاضر و نویسنده‌ی آن می‌زنم. امروز که آثارش در تألیف به پنج رسیده به خوبی می‌توان قضاوتی روی کتاب‌هایش کرد که به نظر من، وی نمونه‌ی آن خوانندگان حرفه‌ای است که استعداد و توانایی‌اش را به کار انداخته و توانسته با نگاهی عمیق مسائل روزگار خود را بر روی کاغذ بیاورد و به نویسنده‌ای حرفه‌ای مبدل شود و با کلامی ساده و روان راوی قصه‌های مردمان روزگار خود گردد. قصه‌هایی که گاهی ساده به نظر می‌آیند ولی در پی خود ناگفته‌ها دارند. «بعد از او» نیز از آن دست قصه‌های ساده و روانی است که دیدن و روایت کردنش خواهان همان نگاه صحیح داشتن است. شاید قهرمان داستانش را ما هم بارها دیده‌ایم ولی در او تفکر نکردیم و از کنارش گذشتیم. پس امروز با نگاه نویسنده او را می‌بینیم و داستانش را می‌شنویم. تا استقبال از روزی دیگر و آغازی تازه.

بهمن رحیمی

آذر ۸۳ - تهران